

بنیادگرایی؛ سر آغاز یا انتهای تاریخ

بنیادگرایی / Fundamentalism، یکی از واژگان بس آشنای ادبیات سیاسی - مذهبی امروز است، این که این واژه به قول میشل فوکو مثل هر گفتمان سیاسی دیگر، از سوی قدرت های سیاسی وارد عرصه ی مجادلات سیاسی شده است یا این که یک واقعیت تاریخی است، نکته ی در خور تأمل است، با این همه مطالعه ی مفهوم و پدیده ی بنیادگرایی، توری تاریخ چند صد ساله ی انسان از دو منظر است؛ الف. بنیادگرایی به مثابه یک باور؛ ب. بنیادگرایی به مثابه یک جنبش.

اگر چه هر یک از این دو، در تعاملی انکارناپذیر به تغذیه و فربه کردن یک دیگر می پردازند، ولی زاویه ی نگاه پژوهشگر یا یک ناظر آگاه به یک پدیده، می تواند شالوده ی نگاه «ریخت شناسی» وی نسبت به آن پدیده باشد. اگر بنیادگرایی به مثابه یک باور و اندیشه بررسی می شود، باید در هنجارها و نابهنجارهای رفتاری، اخلاقی، تعامل فردی و آیین های فردی جست و جواش کرد و اگر به مثابه یک جنبش مطالعه شود، باید خصلت های واپس گرایانه یا پیش روانه، زمینه های تاریخی مبادی رشد و تغذیه و ... مورد بررسی قرار گیرد.

به هر حال در نوشته ی پیش رو سعی شده است به هر دو نگاه بهایی در خور داده شود. در این «جستار» سعی شده است مبانی بنیادگرایی در سه مذهب بزرگ کنونی بررسی شود. بی تردید که مجموعه ی حاضر از نقض های جدی برخوردار است. به این دلیل همین صفحات ماهنامه برای شماره ی بعدی نیز گشوده خواهد ماند، تا همه ی نظرات متفاوت و مکمل را در بر گیرد.



بنیادگرایی در آیین یهود

(مطالعه ی موردی)

در میانه ی دهه ی ۱۹۷۰، توجه عموم در اسرائیل به دسته ای از جوانان ریشو و عرقچین بر سر، که تفنگ بر دوش و متون مذهبی یهودی به دست داشتند، جلب شد. آنان شب ها در سرزمین های اشغال شده / Territories به سر می بردند. این سرزمین ها در جنگ ژوئن ۱۹۶۷ به اشغال نیروهای مسلح اسرائیل درآمده بود و همین نیروها نیز مناطق اشغالی را اداره می کردند.

آنها ماهرانه سربازان اسرائیلی را غافلگیر می کردند یا به آنها حمله می بردند و بعد سربازان را وادار می کردند در رقص پر خلسه ی حسیدی / Hasidic با آنها همراهی کنند. این افراد که زنان و فرزندان کوچک بسیاری به همراه داشتند چادرها را بر می افراشتند و در همان حال، موعظه های یک خاخام سال خورده را زمزمه می کردند. بامدادان، به شهرهای

عرب نشین حمله می بردند، پرچم اسرائیل را به اهتزاز در می آوردند، پنجره ی خانه های اعراب را می شکستند و لاستیک اتومبیل ها را پنجر می کردند. هم زمان، سایر اعضای این گروه در سرزمین اصلی اسرائیل با مقام های ارشد دولتی به مذاکره می پرداختند، یا با افراد پر نفوذ توطئه چینی می کردند و به منظور جلب حمایت و بسیج نیرو با کامیون های قراضه صدها کیلومتر راه می پیمودند و گاه نیز در کیسه خواب در کنار جاده چرتی می زدند. در برابر دوربین های تلویزیون که بلافاصله برای تهیه ی گزارش حاضر شده بودند، اخلاقیات را موعظه می کردند و ملت اسرائیل را به خاطر قصور اخلاقی سرزنش می کردند. پلاکارد به دست، در میدان های عمومی شهرهای بزرگ گرد می آمدند، جلو اتومبیل وزیران خارجه ی بازدیدکننده از اسرائیل دراز می کشیدند. از بلندگوهای شان فریادهای خشم آلود سر می دادند تا برنامه ی روزانه ی نخست وزیر را در هم بریزند. در فاصله ی این عملیات و حتا در ضمن آن، با شور بسیار به خواندن نماز و تورات مشغول می شدند.

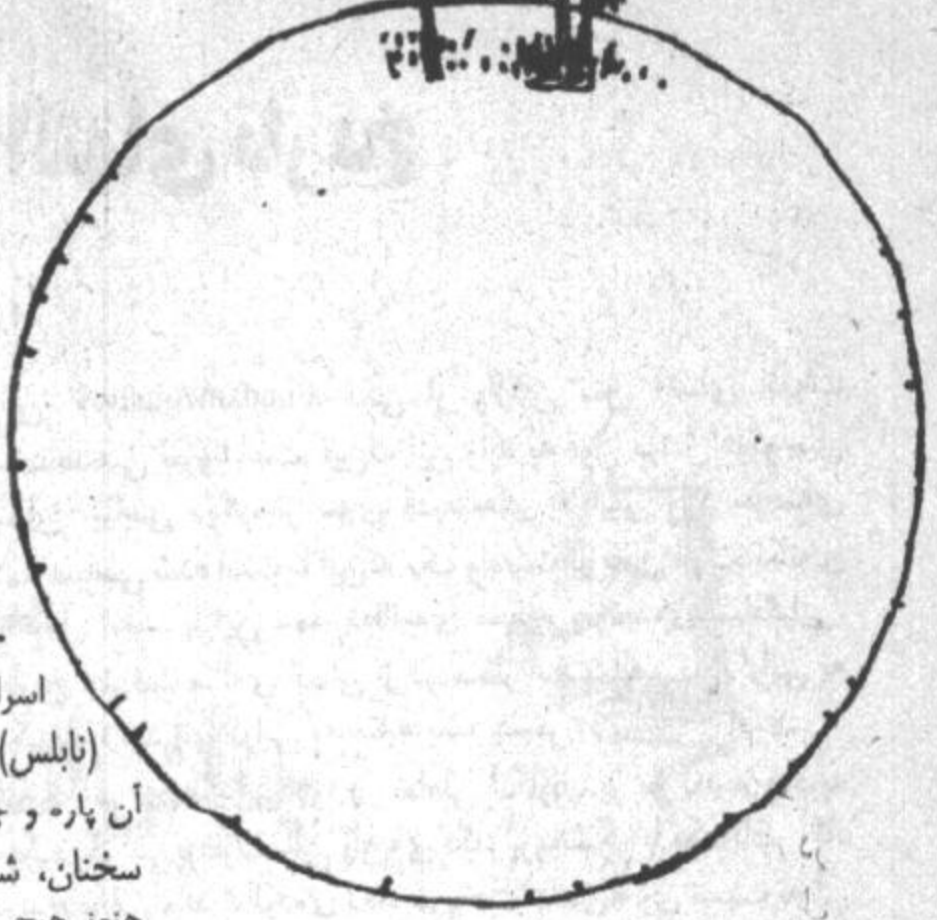
گوش امونیم

در ابتدا این پدیده جنون آمیز، باطنی، زودگذر و حاشیه ای تلقی می شد. ناظران در برابر آن ابراز حیرت می کردند یا بدان به دیده ی تحقیر می نگریستند، اما با گذشت زمان معلوم شد که این پدیده، سطحی و گذرا نیست بلکه از عمق، محتوا و نفوذ برخوردار است. شخصیت های این دسته ی نوظهور اکنون برای جامعه ی اسرائیل چهره های آشنایی هستند. آنها تقریباً در طول یک نسل بارها و بارها موضوع اصلی مباحث ملی و منطقه ای بوده اند. همان چند صد مؤمن راستین که رهبران و کادرهای آتی جنبش تندروی سیاسی - مذهبی مرکزی در اسرائیل را تشکیل دادند، جنبش، گوش امونیم نام گرفت که به معنی گروه مؤمنان است و از زمان شکل گیری رسمی بعد از جنگ یوم کیپور، با غرور از این نام استفاده کرده است.

سرچشمه های اسطوره ای و

تاریخی جنبش

گوش امونیم در وقایع نگاری خویش، خود را در متن تاریخ مقدس جای داده است. مانند



فرصت درصدد ائتلاف برآمدند. در ضمن، این نخستین بار بود که گوش امونیم به جاذبه‌ی عمومی خود پی برد و مسحور و شیفته‌ی جادوی «مغازله» با صهیونیست‌های غیرمذهبی شد. گروه مرکزی با مسرت احساس می‌کرد که به نحو بازری توسعه پیدا کرده است و در مرکز صحنه‌ی ملی و بین‌المللی قرار دارد.

جنگ رستگاری: ژوئن ۱۹۶۷
جنگ شش روزه و پیامدهای آن تأثیر تکان‌دهنده‌ای بر جامعه‌ی اسرائیل به جای نهاد. اهمیت آن، تنها در ابعاد غیر منتظره و رؤیایی خود پیروزی نیست بلکه در حرکتی ناگهانی است که به فاصله‌ی چند روز کشور را از آستانه‌ی انهدام ملی به اوج دستاوردهای استراتژیکی بی‌سابقه کشانید. از دیدگاه مذهبی، دست تقدیر در این تغییر سرنوشت هیجان‌انگیز نهفته است.

حتا بسیاری از صهیونیست‌های غیرمذهبی، در بیان رضایت خویش از عبارات مذهبی استفاده کردند. هر چند صهیونیست‌های مذهبی و سرشناس‌ترین آن‌ها، یعنی پیروان جوان خاخام کوک، نیز مثل همه‌ی اسرائیلی‌ها از روند حوادث سردرگم و خیره شده بودند، اما اینان معتقد به حکمت الهی محض و در نتیجه، به نوعی جهان‌بینی مجهز بودند که به یاری آن می‌توانستند با سرعت و کارایی هر چه تمام‌تر، این تجربه‌ی خارق‌العاده [پیروزی در جنگ شش روزه] را تفسیر نمایند.

مرحله‌ی شکل‌گیری فرهمندان: ۱۹۷۴ - ۱۹۷۷

در سال ۱۹۷۴ گوش امونیم دارای ایدئولوژی روشن، مجموعه هدف‌هایی مشخص، هسته‌ای بسیار مستعد با اعضای فداکار بود. اما دست کم یک سال دیگر هم طول کشید تا از خودآگاهی برخوردار شود، سالی که پر از فعالیت فشرده و تنش معنوی بود. پایه‌های تثبیت دوائر فعالان و طرفداران، گوش امونیم نیز نظام‌های تشکیلاتی، روش‌های عملیاتی و اخلاقیات خاص خود را بنا کرد. فعالان مؤمن بر این باور بودند که جنبشی در مسیر شکل‌گیری است و آن‌ها «تاریخ را می‌سازند».

مشروعیت یافتن و نهادی شدن: ۱۹۷۷ - ۱۹۸۲

تحولات سیاسی ماه مه ۱۹۷۷ موجب حیرت گوش امونیم گردید، اما جنبش کوشید با بهره‌گیری از پیروزی لیکود، مبارزه‌ی فراگیری را

این پیام در آیین معمول یهود گشتاخانه به نظر می‌رسد. اما فعالان مؤمن گوش امونیم، پیام خاخام کوک را با گوش جان می‌شنیدند. پخش صدای او که بر نوار کاست ضبط شده بود، مدت‌ها برنامه‌ی اصلی گردهمایی‌های جنبش را تشکیل می‌داد. گاه، پیچ سخنان بریده بریده خاخام با گریه‌ی شدید همراه می‌شد. او در حسرت بخش‌هایی از سرزمین اسرائیل - یعنی حبرون، اریحا و شیخیم (نابلس) که در سال ۱۹۴۸، از جسم زنده‌ی آن پاره و جدا شده بود - زارزار می‌گریست. این سخنان، شنوندگان را شگفت‌زده می‌کرد. چون هنوز هیچ خبری از جنگ آینه‌د (ژوئن ۱۹۶۷) نبود، و یک‌پارچگی اسرائیل نیز در هیچ برنامه‌ی آشکاری مطرح نشده بود. چند هفته بعد، هنگامی که به دنبال جنگ ژوئن ۱۹۶۷ اریحا و شیخیم به دست ارتش اسرائیل افتاد و مریدان خاخام سفر زائرانه به این مناطق را آغاز کردند. جنبه‌ی پیامبرگونه‌ای به سخنان وی دادند. گوش امونیم معتقد است که جنبش، در چنان لحظه‌ی کشف و شهودی پا به عرصه‌ی وجود نهاده است.

عده‌ای نیز سرآغاز جنبش گوش امونیم را در خاتمه‌ی جنگ شش روزه یا به قول گوش امونیم، «جنگ رهایی» قلمداد کرده‌اند.

یک «لحظه‌ی مقدس» دیگر هم در سرآغاز جنبش گوش امونیم وجود دارد. این لحظه به دنبال رکود و انزوا و به دنبال جنگ یوم کیپور اکتبر ۱۹۷۳ روی داد. به دنبال ابتکار صلح کیسینجر به منظور اجتناب از درگیری سوریه با اسرائیل، اسرائیل متعهد شد چند کیلومتری از ارتفاعات جولان عقب‌نشینی کند. مخالفت‌های مردمی در برابر این اقدام «خفت‌بار»، با نشستن اعتراض‌آمیز جلو خانه‌ی نخست‌وزیر اسرائیل ابراز گردید. گروه مرکزی اولیه‌ی گوش امونیم در آن‌جا با متحدان آتی خویش، یعنی نخستین اعضای پیشتاز بنی آکیوا - جنبش مذهبی جوانان صهیونیست - دیدار کرد. در میان اعتراض‌کنندگان، دیگر متحدان آتی گوش امونیم، یعنی وفاداران سرزمین اسرائیل نیز حضور داشتند؛ اینان زانست‌گرایان غیرمذهبی بودند که در دوره‌ی قبل از تشکیل دولت اسرائیل، فعالیت نظامی زیرزمینی داشتند. در این میان، افراد اصلی‌ای که به زودی هسته‌ی مرکزی گوش امونیم می‌شدند، دریافتند که با سایر گروه‌ها نزدیکی و اقرباب دارند و با اغتنام از

همه‌ی اسطوره‌ها، سرآغاز جنبش، ساختار داستانی مهیجی دارد. زمان حال جنبش تنها برهه‌ای از سرگذشت افسانه‌ای آن است، حلقه‌ی رابطی است میان آغاز شکوه‌مند و پایان موعود، دو نقطه‌ی کانونی در اساطیر الاولین. در بینش معادگرایی گوش امونیم آینده‌ای پیش‌بینی شده است که اسرائیلیان بر سراسر سرزمین اسرائیل در چهارچوب دورترین مرزهای مشخص شده در عهد عتیق (از رود فرات در عراق تا رود نیل در مصر) حاکمیت می‌یابند، هیکل سلیمان را بار دیگر بنا می‌کنند تا به صورت محور زندگی دینی و ملی درآید. اسطوره‌های متضاد آغازین، در بطن گوش امونیم جریان می‌یابد و هاله‌ای از قهرمانی و افسون بدان داده می‌شود.

بنا بر یک روایت مشهور، جنبش گوش امونیم در ماه مه ۱۹۶۷ به دنبال موعظه‌ی رهبر معنوی جنبش در مرکز هاراو یشیوا (آکادمی تلمودی) در اورشلیم ایجاد شد. به موجب این روایت، در مراسم تشریفاتی و عاطفی نوزدهمین سال استقلال اسرائیل، خاخام کوک، چند اصل رمزی و استعاره‌ی مربوط به مسیح موعود نجات دهنده را، طرف توجه قرار داد (ما از این پس این اصول را «آیین کوک» می‌نامیم) که اساس معنوی انگیزه‌های انقلابی یهودی - صهیونیستی گوش امونیم شد. دولت کنونی اسرائیل، همان‌گونه که پیامبران پیش‌بینی کرده بودند، تجسم عینی و متضمن بسیاری از علایم ظهور منجی موعود است، کوک با این مقدمه‌چینی نتیجه‌گیری می‌کند که تقویت ارتش اسرائیل از لحاظ دینی و معنوی امری حیاتی است و دست‌کم مترادف تکریم تورات از طریق افزایش دادن تعداد یشیوا [مدارس دینی یهود] است.

برای شهرک‌سازی آغاز کند. مناخیم بگین، نخست‌وزیر جدید، در برابر پیشنهاد های جنبش واکنش منفی نشان داد. به رغم ممنوعیت دولتی و مداخله‌ی ارتش و پلیس، گوش امونیم چند گروه اقامت‌جو و سکونت‌طلب را که از قبل حاضر و آماده داشت، بسیج کرد. به دنبال یک هفته ماه عسل بین جنبش و دولت که طی آن سکنی‌گزینی‌های غیرمجاز با تأیید دولت انجام شد، درگیری تلخی میان دو طرف آغاز گردید. اما هنوز روابط جنبش با دستگاه از نوعی ثبات برخوردار بود، در عین حال نوعی دو دلی متقابل بر روابط حاکم بود: بگین ضمن تحسین گوش امونیم می‌خواست ابتکار، کنترل و اعتبار از آن خود او باشد. گوش امونیم ابراز ناراضی می‌کرد اما می‌دانست که امیدی به روی کار آمدن دولت مناسب‌تر و باب طبع جنبش وجود ندارد. دولت با یک دست سخاوت‌مندانه، گوش امونیم را تشویق می‌کرد و با دست دیگر به آن اخطار می‌داد. گوش امونیم هم ضمن به رسمیت شناختن دولت، دستورالعمل‌های آن را نادیده می‌گرفت و به تحریک و انتقاد می‌پرداخت.

انسجام، بحران‌ها و تضادها: ۱۹۸۲ - ۱۹۸۷
به تدریج که گوش امونیم به حالتی عادی بازگشت و ریشه‌های استواری پیدا کرد، با بحران‌هایی روبه‌رو شد که سرآغاز آن‌ها توافق کمپ دیوید در سال ۱۹۷۸ بود. این توافق شدیدترین سیلی را به گوش امونیم وارد کرد. سردرگمی فعالان مؤمن از آن‌جا شدت گرفت که احساس می‌کردند به آن‌ها خیانت شده است. آن‌ها هنگامی که چشم باز کردند، تخلیه‌ی شبه جزیره‌ی سینا را هم چون پیامد توافق کمپ دیوید دریافتند. گوش امونیم مسئولیت کامل جنبش متوقف‌سازی و عقب‌نشینی از سینا را بر عهده داشت، این جنبش را رهبری می‌کرد و نیروی آن‌را تأمین می‌نمود. فعالان مؤمن استحکاماتی در پشت بام خانه‌های شهرت یامیت بنا کردند. در آوریل ۱۹۸۲، ارتش اسرائیل، نیروی زیادی به کار گرفت تا استحکامات را بر دارد. این کار در پی رویارویی‌های فیزیکی متعددی صورت گرفت که به طرزی معجزه‌آسا، به بروز تلفات نیانجامید. سرخوردگی جنبش به دنبال عقب‌نشینی از بخشی از سرزمین اسرائیل زمانی شدت گرفت که میان هدف‌های بلند پروازانه‌ی جنبش - جمع‌آوری امضای بیش از یک میلیون هوادار و گردآوری «توده‌های معترض» که شامل دست کم یک‌صد هزار تن از مخالفان فعال عقب‌نشینی بودند - و عملکرد واقعیش که به مراتب از دستاوردهای پیشین کم‌تر بود، شکاف واقعی پدید آمد. بی‌شک سرخوردگی جنبش

بسیار حاد بود.

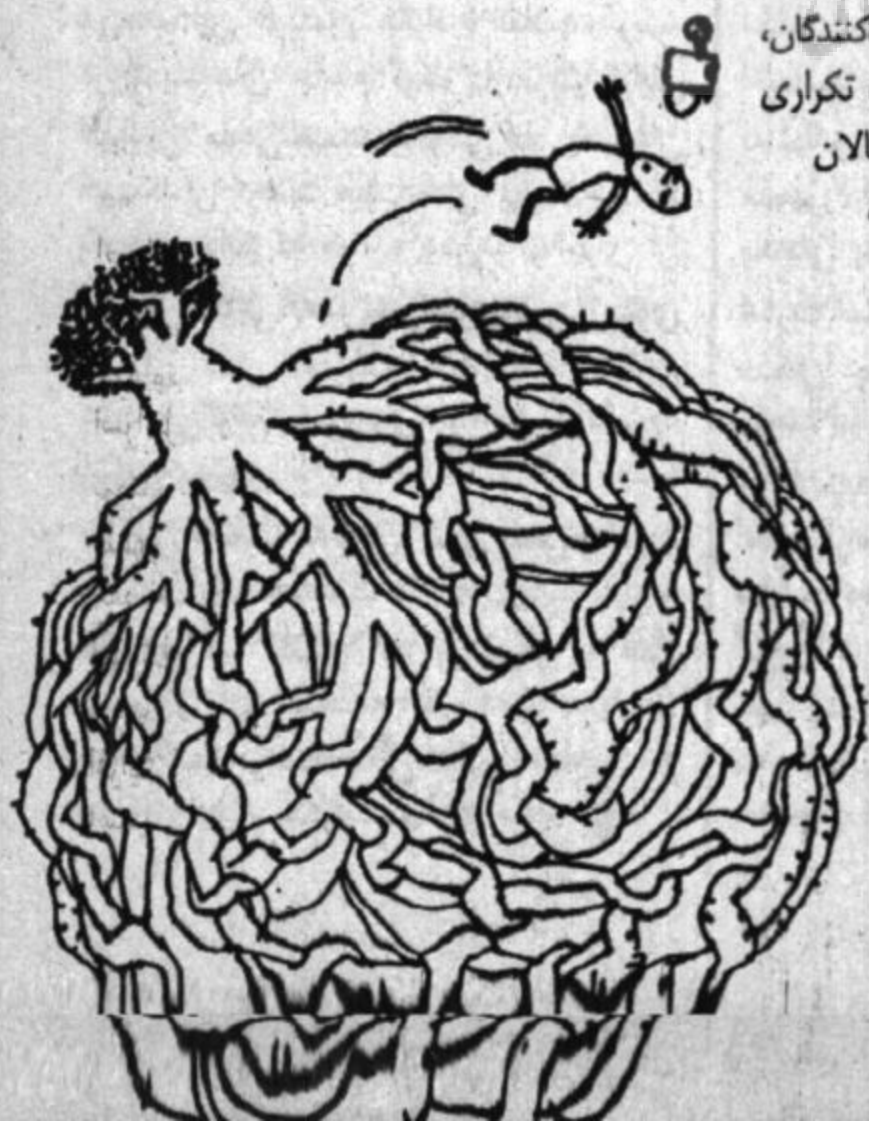
گوش امونیم دارای هسته‌ای فعال از یهودیانی است که عمدتاً از مدارس دینی (یشیوا) فارغ‌التحصیل شده‌اند، یا از مدرسان و طلاب یشیوا هستند. جوانان فعالی که تعدادشان حداکثر به چند هزار نفر می‌رسد. گوش امونیم از این لحاظ بیشتر به گروه‌های انشعابی یا حتا منحرف و حاشیه‌ای می‌ماند. اما با گذشت زمان به چنان مرکزی در حیات اسرائیل دست یافته است که نقش برجسته‌ی آن در هوشیاری عمومی با تعداد اندکش بی‌تناسب به نظر می‌رسد.

موجدگرایی عرفانی و شعائر و مناسک مذهبی

باید عنصر مکمل شور و شوق را نیز به ایدئولوژی‌سازی نظام یافته و تقریباً فراگیر افراط‌گرایی دینی [بنیادگرایی] اضافه کرد. نشانه‌های متعدد، حاکی از تجربه‌ی مذهبی پر توانی است که در روند فوران پر تب و تاب بنیادگرایی نهفته است و هم با هنجارهای راست‌کیشی و هم با هنجارهای دینی - سیاسی غیرمعمول تندروها در توافق است. برای مثال، کادرهای گوش امونیم در مراسم عبادی به شیوه‌ی آشنا و مشترکی عمل می‌کنند که بیان رفتار کاواناه است (کاواناه در لغت به معنی «نیت» است، واژه‌ی کابالیستی است به معنی تمرکز معنوی همراه با انجام فرضیه‌ی دینی و هدفش درک کامل اهمیت عمیق فرایض و ایجاد توانایی در شخص به گونه‌ای که بتواند ذات و جوهر درونی فرایض مذهبی را تجسم کند). کاواناه تجسم فرضی است که می‌گوید تلاش معنوی نهفته در عمل مذهبی می‌تواند فرد را به روح خدا نزدیک‌تر سازد، آن‌را برانگیزاند و در مسیر اصلاح جهان یاری دهد. رفتارهای خاص این نوع عبادت‌کنندگان، چشمان بسته، لحنی جزن‌آلود، حرکات تکراری تند و شدید، ندبه و مانند این‌هاست. فعالان مؤمن اغلب اوقات در نمازهای روزانه‌شان این حالت‌ها را دارند، خاصه در دوره‌ای که جامعه شدیداً دستخوش تنش‌های شدید سیاسی - و در نتیجه مذهبی - باشد. از این گذشته، آنان در تلاش برای جلوگیری از تخلیه‌ی شهرک‌های غیرقانونی ساخته شده، با مقام‌های دولتی و پلیس درگیر می‌شوند و این درگیری‌ها به

نیت تقرب به درگاه برگزیدگان الهی انجام می‌دهند.

مؤمنان، بسیار با حرارت، یکی از ۶۱۳ حکم تورات را به عنوان هدفی که زندگی خود را برای آن وقف کرده‌اند، برگزیدند. تمرکز بر روی اجرای دقیق و بی‌چون و چرای احکام دینی در ظاهر اغراق‌آمیز آن جلوه کرد و در آن زمان، از حد رفتار مقتضی فراتر رفت و دامنه‌اش به هنجارهای متعارف دینی و میدان عمل واقعی کشیده شد. فعالان مؤمن اسرائیل و خاصه یهودا اتصیون، رهبر زیرزمینی سرزمین‌های اشغالی خود را همانند حسیدیم‌ها می‌دانند. درست همان گونه که بعضی یهودیان برای بستن تفیلین (عصابه) نه فقط در نماز صبح بلکه در تمام طول روز یا بستن زیت [زنار] حتا در رختخواب از خود تعصب نشان می‌دهند، مهاجران توراتی نیز، در اجرای فرمان فتح و تسخیر کامل ارض اسرائیل و ساکن شدن در آن، تعصب می‌ورزند. مخالفان گوش امونیم، مخصوصاً یهودیان ارتدوکس از این‌که جنبش تمام هم خود را وقف اجرای فرمان تسخیر ارض اسرائیل و سکنی‌گزینی در آن کرده و اجرای دیگر احکام را پشت گوش می‌اندازد، به شدت انتقاد می‌کنند. یهودیان ارتدوکس لیبرال ادعا می‌کنند که تعصب در اجرای فرمان مهاجرت به ارض اسرائیل و اسکان در آن موجب نادیده گرفتن آن عده از احکامی می‌شود که به شأن بشری و مسئولیت اجتماعی مربوط می‌شوند؛ در حالی که فوق ارتدوکس‌ها مدعی اند که گوش امونیم بهتر است این شوق و شور و تعصب را در مورد اجرای فرامینی همچون حفظ شرم و حیا و فروتنی و تعلیم و تعلم تورات به کار برند. در حقیقت، رادیکالیسم یهودی در مورد اجرای کامل کلیه احکام، بسیار باریک‌بین و سخت‌گیر است؛ اگر چه احکام را بر حسب



درجه‌ی اهمیت‌شان رده‌بندی می‌کنند. گوش امونیم کم‌کم قبول کرده است که در شرایط ویژه‌ای، ممکن است اجرای کامل و دقیق یک حکم، با اجرای حکم دیگری در تعارض باشد ولی برای رفع این اشکال به تورات استناد می‌کند که فرمان «تسخیر و تصرف ارض اسرائیل و سکونت در آن» را برابر با اجرای کامل همه‌ی فرمان‌های دیگر دانسته است.

توجه و تمرکز روی مناسک و شعائر مذهبی یهودی، مرتبط است به ایمان به «تناسخ» که خود از تبعات میراث نگرش کابالیستی است. مؤمنان معتقدند که در حلول تازه و فعلی، آن ملتزم و متعهد به جبران اهمالی هستند که در زندگی قبلی خود نسبت به رعایت احکام مذهبی از خود نشان داده بودند.

هر کس به این زمین خاکی باز می‌گردد، باید گناه هر قصوری را که در تجسد قبلی زمینیش از وی سر زده از خود بزدايد تا روحش پاک و منزّه گردد و از این طریق به اصلاح نهایی امور عالم کمک کند. در روایت آمده است که یکی از کسانی که چندان معتقد به رعایت احکام سگاه (سایبان)، در هفته بستگت نبود، در نتیجه‌ی این اهمال [برای جبران مافات] مجبور شد یک‌سال تمام، بر احکام سگاه مواظبت و مداومت کند. خاخام حیم ویتال (خلیفه‌ی یهودیان کابالیست در قرن شانزدهم)، اعتراف کرد که در حیات پیشین خود یک قاتل خونریز بوده است، ولی در حیات دوباره‌ی خود، یک گیاهخوار است و حتا موزچه‌ای را لگد نمی‌کند؛ چون او در حیات پیشینش یک عالم هالاخا بوده است، در نتیجه در حیات بعدی و بازگشت مجدد به زمین یک کابالیست «بازگردانده» شده است. اکنون گوش امونیم جانشین جنبش حسیدی شده است؛ اگر چه یهودیت صهیونیستی تندرو، دیدگاه‌های کابالیستی را از «فرد» به «جامعه» تسری می‌دهد. این «استمرار همراه با انقلاب»، ریشه در اندیشه‌های خاخام کوک دارد. بنیادگرایان اسرائیلی، مدعی هستند که وقتی آنان به عنوان «پیشگامان تجدید حیات فعلی یهود» بر خود واجب می‌دانند که هر چه بیش‌تر بر اجرای آن دسته از احکامی که در نسل‌های پیشین از سوی یهودیان سنتی، متروک مانده بود، پافشاری کنند، فی‌الواقع به نحوی از اصل «تناسخ» استفاده کرده‌اند.

آنان معتقدند که برای جبران نقص و کمبود در اجرای یک جنبه مشخص از یهودیت باید به طور مضاعف تلاش کرد و آشکارا به ابعاد سیاسی و ملی «مذهب» اشاره دارند که پایه‌ی همه‌ی شعائر و مناسک آن، حکم «مهاجرت به ارض اسرائیل و سکونت در آن» است. ♦

بنیادگرایی در آیین مسیح

تاریخ انباشته از این فرض است که تمام اسرار ناگشوده سرانجام راه‌حلی دارند. (گاله)

انسانیت در جست‌وجوی معنای رمز و راز هستی است. آگاهی مُدرک، حقایقی بر مفاهیم، ریشه‌ها و مقصد احتمالی ما پس از این زندگی، می‌گشاید. مذهب در تلاش است تا پاسخی برای این پرسش‌ها بیابد. برخی مذاهب نفوذی مطلق بر کسانی دارند که کورکورانه در چهارچوبی از حقیقت خود انگاشته - قالب اعتقادی‌ای که خود و پیوند خود به جهان را در آن معنا می‌کنند - ایستاده‌اند. این مورد، مورد مسیحیت بنیادگرا است. مذهبی که هوادارانش را از راه کاستن استعدادهای انسانی‌شان و ترویج ضعف در زندگی تحت نظر دارد. این فرقه‌ی ویژه‌ی مذهبی از همان اوایل تا به امروز، از راهکار ترساندن و گناهکاری پیروانش و نوآیین‌سازی، برای ایجاد سیستم اعتقادی قوی سود جست و در آن، پیروان از نظر وجدانی از حقیقت‌یابی در دیگر مراجع منع شده‌اند. این زندانی کردن روح بشری، اعتماد به نفس را ویران کرده و ناراحتی آنان را که اسیر این اعتقاد نیستند، بر می‌انگیزد.

قدرت اعتقاد، در طرفداری از مذهب و پایگاه جهانی بخشیدن به آموزه‌های آن، نقشی محوری دارد. فرهنگ لغات روان‌شناسی، اعتقاد را این‌گونه تعریف می‌کند: «معمولاً در فرهنگ‌های معتبر به پذیرش احساس قضایا، حالات یا اصول گفته می‌شود». از این تعریف می‌توان نتیجه گرفت که هر چه پذیرش احساسی آموزه‌های مذهبی استوارتر باشد، اعتقاد نیز استوارتر است. وقتی اعتقاد از طریق احساسات قوی تثبیت شود، چیزی بیش از نیاز به تطابق با اصول مذهبی وجود دارد. اگر اصول مذهبی انعطاف‌ناپذیر باشند، آن [مذهب] واقعیتی پذیرفته شده می‌شود و تکامل بعدی عبارت است از این‌که برای افراد در گروه‌های مذهبی چه چیزی نادرست است. وقتی یک مذهب آموزش می‌دهد که انسان ذاتاً فاسد است و نیازمند رستگاری یا نجات از تقدیر ابدی است، الزاماً موجب خودشناسی منفی در فردی می‌شود که به اجبار، احساس‌های مفید ترس و گناه لازم برای قضاوت بر عاقبت خشن را در خود، بیدار کرده است.

خشونت مسیحیت بنیادگرا، ریشه در مسیحیت ارتدوکس دارد. این مذهب، در باتلاق

ملامت‌بار خون و فلاکت پدید آمد. مقامات اولیه‌ی مسیحیت استفاده از شمشیر، آتش و شکنجه را برای گستراندن اعتقاد به اصل تک‌خدایی، تک‌حقیقتی، اطاعت کورکورانه و ماهیت گناهکار بشر، تقدیس می‌کردند. آنان به نام مسیح و با ابزار وحشیانه و فیزیکی، اعتقاد و پذیرش [مسیحیت] را اجباری کردند تا بدین وسیله با استفاده از جو وحشت و گناهکاری، ایمان را پایدار نمایند. در دایرةالمعارف افسون‌گری و شیطان‌شناسی مثالی شنیع آورده شده است. در آن‌جا از قاضی فرانسوی‌ای سخن به‌میان آمده که دستور می‌دهد تا کودکان جادوگران محکوم، شلاق زده شوند در حالی‌که به اجبار شاهد وحشت والدین‌شان هستند که بسته به تیرهایی در آتش می‌سوزند. الربی نمونه‌های دیگری از درشت‌خویی‌های مسیحی را نیز به بحث می‌گذارد: نهضت‌های مختلف دینی و جنگ‌های مذهبی، نبردهایی شکوهمند در دفاع از ایمان و پاک کردن دنیا از مرتدان و بی‌دینان فاسد، قلمداد شدند. برای درهم کوبیدن کاتاریسم / Catharism - مذهبی که در جنوب فرانسه رشد کرد - قدرت بزرگ مسیحی دستور یک جنگ مذهبی را داد. این جنگ که به‌نام جنگ Albigensian مشهور شد سی سال طول کشید. سهم مرگ از این قصابی به تخمین یک میلیون نفر بود که بیش‌تر آنان کاتولیک بودند. کاتولیک‌هایی که به دلیل عدم تمایزشان با کاتارها به وسیله‌ی قاتلان کشته شدند، حتا کودکان نیز قتل‌عام شدند. یک فرمانده به مردانش دستور داد: «همه‌شان را بکشید ... چون خدا آن‌را مال خود می‌داند».

تلاش انسان برای پیش‌برد تمدن، بنیادگرایان مسیحی امروزی را از کینه‌جویی و چنین اعمال ظالمانه‌ای برای معتبر جلوه دادن، کسب حمایت و نشر مذهب‌شان منع کرده است. نیروی بی‌ثبات ترس و گناهکاری هم‌چنان سیستم اعتقادی‌شان را شعله‌ور می‌دارد، و هواداران و نیز اطرافیان‌شان به مواجهه با اثرات منفی این دوزخ ناپاک ادامه می‌دهند. آن چنان که کوکسان / Cookson اشاره می‌کند، بنیادگرایی، آنانی را که باورهای دیگرگونه در دوران مدرن دارند، می‌آزارد. روحانی مسیحی از بازستاندن حقوق اساسی و امنیت از کسانی که خدای مسیح را قبول نداشته و به آن تکریم نمی‌کنند، حمایت می‌نماید. مذهب ویکا / Wicca نمونه‌ای است از مذهبی که بنیادگرایان متعصب آن‌را به باد تمسخر می‌گیرند. رهبران مسیحیت می‌آموزانند که ویکا مذهبی شیطانی است. سوزان دریک / Susan Drake یک ویکای حی و حاضر در ویجتیای کانزاس با این نگره مخالف است. او